

نامه ای از محبس به محبس

(نامه ای به مانا نیستانی)

یاشار تبریزی

با شکستن شیشه عمر این دیو پلید است که هر دو از زندان خواهیم رهید. آنگاه همدیگر را خواهیم شناخت و هویت‌های واقعی و حق و حقوقمان را. آنگاه می‌توانیم دست دوستی به سوی همدیگر دراز کنیم. وگرنه دیو زندان بان با بهانه‌های دروغین تمامیت ارزی و امنیت ملی مانع از وحدت حقیقی و عادلانه ما خواهد شد. او تشنه خون هر دویمان است اما به تو اندک باجی میدهد تا خراجی بیشتر از من بگیرد.

مانا جان!

الان که این نامه را می‌نویسم مردمان جهان در تب و تاب جام جهانی هستند، عده ای از نا به حق بودن باخت فرانسه، خشونت تیم ایتالیا و اخراج غیر عادلانه زیدان سخن می‌گویند. ایتالیایی‌ها و طرفدارانش در حال پایکوبی و شادی هستند. فارغ از دردها و بی‌عدالتی‌هایی که گوشه و کنار دنیا را فرا گرفته است از قحطی زندگی قاره آفریقا گرفته تا حمله به نوار غزه. آذربایجان نیز فراموش شده است، قاراباغ با هزاران شهیدش و یک میلیون آواره. تبریز، ارومیه، اردبیل، مشکین شهر و مرند و نقده و... با دهها شهیدش و صدها دربندش. کوچاریان قصاب قاراباغ را احمدی نژاد در آغوش می‌فشارد و مدعیان دروغین دموکراسی نیز ظلم و جنایت در شهرهای جنوبی خطه آذربایجان را خاموش و شاید خشنود نظاره کنند.

نمی‌دانم همراه با مهرداد قاسم فر حقیقتاً در حبس هستی یا نه؟ درد در حبس بودن و دوری از خانواده را می‌چشی یا نه؟ اما بدان که از در حبس بودن خشنود نیستیم. آخر در حبس بودن تو طفلک بخت بر گشته چه دردی از درد ۳۰ میلیون ترک ایرانی را التیام خواهد داد؟ زبانشان رسمی شده و حرمت و جایگاه خود را خواهند یافت؟ دیگر در مدارس و دانشگاه‌هایشان زبان مادریشان تدریس خواهد شد؟ عزم دولت برای سرمایه‌گذاری سزاوار آذربایجان جزم خواهد شد؟ نیروی مادی و معنوی گریخته از سرزمین مظلوم آذربایجان قصد دیار خواهند کرد؟ تشریفات و رادیو و تلویزیون‌هایی به زبان ترکی اجازه فعالیت آزاد خواهند داشت؟ آیا بعد از این همانند ارمنه ساکن ایران آذربایجانیها نیز حق خواهند داشت با راهپیمایی اسکورت شده قتل عام مسلمانان خویشاوند خود در قاراباغ، ارومیه و خوی و سلماس و... را محکوم کنند؟ دیگر به تورک و تورک بودن تو هین نخواهد شد؟ شاید نمی‌دانی و البته خیلی‌های دیگر هم نمی‌دانند و یا صلاح می‌دانند که ندانند، این کاریکاتور تو نبود که آذربایجان را بر افروخت. کاریکاتور تو تنها یک جرعه کوچک بود تا دردها و آلام ۹۰ ساله این ملت از زیر خاکستر بیرون آیند.

نمی‌دانم چرا آن سوسک مقیم توالیت گفت نم‌نه؟ شاید به او چنین حکم شده بود، شاید هم بر حسب عادت و روال منفور جامعه ما این کلمه ناخود آگاه بر زبانش جاری شد. اما عمد و سهو اینجا اصل موضوع را تغییر نمی‌دهد. دیو ۹۰ ساله تحقیر و تبعیض برای رسیدن به اهداف پلید خود کسانی را همراه خود می‌کند و کسانی را نیز همچون عروسکان خیمه شب بازی به بازی می‌گیرد بی آنکه خود خبردار باشند. این عروسکان جوک قومی می‌گویند برای انبساط خاطر دیگران و لهجه‌ها را به مسخره می‌گیرند صرف از روی علاقه باطنی که به ترک و کرد و لر و... دارند! اگرچه کاریکاتور تو با آن متن مستهجن همراهش مردم آذربایجان را خشمگین ساخت، اما ملت آذربایجان تو را قصد نکرده بودند، مقصود آن دیو پیر آپارتاید بود که سیطره بر فکر و سیاست این مملکت افکنده است و میلیون‌ها کودک ایرانی فارس و ترک و کرد و عرب را در مکتب خود پرورش می‌دهد. امروز او باید در زندان بود نه تو. اما تو در زندانی نه برای اینکه ملت آذربایجان را دوست دارند، بلکه برای اینکه آن دیو پیر در امان باشد.

آن دیو پیر زیرک است تو را با مهرداد راهی محبس کرد تا به زعم خویش مردم آذربایجان را برای تداوم اعتراض دلیلی نباشد و راه برای سرکوب این مردم مظلوم هموار گردد. کاریکاتور تو بهانه ای گردید که دیو تشنه را از خون ملت آذربایجان سیراب کند. تو و قاسم فر رفتید زندان، آن روزنامه غیرمردمی و ضدایرانی نیز

توقیف شد. اما بهزاد صیوحی نژاد، رضا میر آقاپور درویش، عسگر قاسمی، حسین فتحی پور، جلیل عابدی و دهها آذربایجانی دیگر شهید شدند. امانی، لسانی، راشدی، بخت آور، حکاک پور، دمیرچی و... ۱۵۳ نفر شناخته شده دیگر همچون تو در بند هستند اما زیر بار شکنجه و اعترافگیری. در قبال تعطیلی روزنامه دیو صفت ایران چندین نشریه آذربایجانی محبوب و مردمی چون اوپانیس، یاشیل، بولود، یورد، سارای، ندای آذربایجان، حیدر بابا و... تعطیل شدند. صالح کامرانی وکیل مدافع محبوسین آذربایجان نیز خود راهی محبس گشت! چه عدالتی! یک به چند؟! باز فوتبال دیشب یادم افتاد. امروز در محافل مردمی گفته می شود، ایتالیایی ها آنقدر زیدان را خشمگین ساختند، تا با آن ضربه کله بهانه اخراج او فراهم شود. اما آذربایجانی ها که دیو آپارتاید را خوب می شناختند می دانستند باید با حرکت کاملاً مدنی خود مانع از دادن چنین بهانه ای شوند، اما دیو زیرک خود بانکها و ماشینها را به آتش کشید و آن را به گردن مردم و عده ای نفوذی و آشوب طلب انداخت. الان نیز برای معرفی این آشوب طلبان فعالین فرهنگی آذربایجان را تحت اعتراف گیری قرار داده است. کمتر شبی است که درهای خانه فعالین آذربایجانی توسط ارادل و اوباش مزدور دیو آپارتاید شکسته نشود و تعدادی از آنها مفقود نگردند.

با این اوصاف گزاف نیست اگر بگویم کاتب این نامه اکنون خود در محبس است. محبسی سی میلیونی که در آن زبان ملتش را بریده اند و دار و ندار مادی و معنوی اش را دیو مرکزگرایی می مکد و اعتراض را تاوانی می دهد جانانه! محبسی که در آن هم آزادی های فرد و هم آزادیهای ملت نقض می شود. تو شاید آزادیهای نقض شده یک ملت را نبینی. خیلی ها نمی بینند. کسانی که از پشت عینک پولاروید دیو ساخته می نگرند قادر به دیدن همه ابعاد دموکراسی نیستند. هم تو و هم من هر دو در محبسیم. محبس واقعی تو آن دیوار های کذایی اوین یا هر زندان دیگر نیست. محبس واقعی تو چار چوبی است از غرور و حس خود بزرگ بینی که آن دیو فریب کار برایت ساخته است تا تو را آلت دست سازد. تا حق و حرمت دیگران را شناسی و آنها را سوسک ببینی. با شکستن شیشه عمر این دیو پلید است که هر دو از زندان خواهیم رهید. آنگاه همدیگر را خواهیم شناخت و هویتهای واقعی و حق و حقوقمان را. آنگاه می توانیم دست دوستی به سوی همدیگر دراز کنیم. وگرنه دیو زندان بان با بهانه های دروغین تمامیت ارزی و امنیت ملی مانع از وحدت حقیقی و عادلانه ما خواهد شد. او تشنه خون هر دویمان است اما به تو اندک باجی میدهد تا خراجی بیشتر از من بگیرد.

این دیو پلید احمق است. همچون اسلاف پیشین خود. هنوز بر روی خرده شیشه های باقی از شیشه های شکسته عمر اسلافش می رقصد و عربده می کشد. اگر امروز صدایی از باسک، ایرلند شمالی، کاتالان، مونته نگر، چین و فلسطین از میان غرشهای شیپورهای جام جهانی و مسابقات فوتبال به گوش جهانیان می رسد. مسلماً با تداوم انکار حقوق ملت آذربایجان و افزایش محبوسین آذربایجانی و شهیدان راه حق طلبی آذربایجان صدای حق این ملت مظلوم اما مجرب نیز جهان را متوجه خود خواهد کرد. دیو آپارتاید را عمری باقی نیست. اما افسوس به حال کسانی که بعد از مرگ این دوست خون آشامشان در برابر مردم آذربایجان و ایران روسیاه خواهند بود. آنانکه جوانان آذربایجان را در بند می کنند، آنانکه اخبار جام جهانی را فوق اخبار آذربایجان تیتیر می کنند. آنانکه می خواهند با سوء استفاده از قیام ملت آذربایجان خود را به تاج و تخت برسانند، آنانکه چهره ضد دموکرات خود را پشت نقاب مصدقها و منشورهای حقوق بشر کوروش نوشته پنهان نموده اند.

به امید آزادی من و تو از محبس
یک ترک آذربایجانی

* اصطلاح "جان" را از فرهنگ تهران وام گرفته ام!

<http://www.kitablar.com>

<http://www.kitablar.org/>